موج و دریا در مثنوی معنوی

زیرک، نصرالله

این بحث تقریبا از دو بخش کلی تشکیل شده، ابتدا شاهد یک بحث تئوریک خواهیم بود و در ادامهء آن در«مثنوی معنوی»-که یک اثر کلاسیک‏ نیز است-دو نشان معنا را پی خواهیم گرفت.اما قبل از هر چیز ذکر چند نکته خالی از اهمیت‏ نخواهد بود:

نخست اینکه معنا حاصل برآیند فرم و محتواست‏ که نویسندهء مقاله به عنوان خواننده از متن انتزاع‏ کرده است و به زبان بهتر اینکه این معنا حاصل‏ قرائت خواننده از متن است و در نتیجه مسلم است‏ که قرائتهای دیگری هم وجود دارد.

دیگر اینکه این عمل(قرائت)،تلاشی است که‏ خواننده در فهم صرف می‏کند و اطلاع از رابطه‏ای‏ که در این تلاش بین دانسته‏های ذهن خواننده و کلمات یا خود متن به عنوان یک کلیت برقرار کرده، بسیار حایز اهمیت است.بدین صورت که در یک‏ طرف بین تصوری که از معنای واژه کاربردی در متن‏ به عنوان معنای اساسی(1)یا لغتنامه‏ای در ذهن‏ خواننده وجود دارد و معنایی که نویسنده در یک‏ شبکه و حوزه‏ای از مفاهیم برای واژه در نظر می‏گیرد،متأسفانه از جانب بیشتر خوانندگان‏ نادیده گرفته شده،یا پنهان می‏ماند.در نتیجه‏ خواننده سعی می‏کند به جای کشف معنای متن، معنای مورد نظر خود را بر متن تحمیل کند-که‏ عموما این فرآیند تا بدانجا پیش می‏رود که کار به‏ لغت معنی ختم می‏شود-غافل از اینکه واژه شبکهء معنایی و تصوری تازه می‏تواند معنا و تصوری تازه را القا کند.به این معنا و تصور ثانویه«معنای نسبی» می‏گویند.(2)این تصور یا معنای جدید حاصل‏ برآیند معنای اساسی و فرم کاربردی است که در این‏ شبکه تازه پدید آمده است.با علم به این فرآیند و برآیند تازه است که می‏توان به یکی از واقعیتهای‏ معنایی متن نزدیک شد.

مهمترین ویژگی شاعران بزرگ،دستیابی به یک‏ نظام فکری مستقل است.یعنی یک منظومهء فکری- تصوری مستقلی که شکل دهنده زبان شاعر باشد.از جمله تأثیرات دیگر این جهان بینی،تأثیری است‏ که بر ارزش معنایی که کلمات و ساختهای معنایی‏ آنها دارد.کلمات در بافتهای گوناگون،افزون بر معنای اساسی و فرهنگنامه‏ای خود،به یک نقش‏ کلی و فراقاموسی تازه‏ای نایل می‏آیند که چارچوب‏ جهان‏بینی شاعر را انتقال می‏دهند.به زبان دیگر، کاربرد کلمات به گونه‏ای است که از شکل کاربرد و نوع ارتباطشان با یکدیگر می‏توان به صورت‏ پدیدار شناسانه،به جهان‏بینی شاعر راه یافت.در نتیجه،در هر متنی دسته‏ای از کلمات کلیدی‏ وجود دارد که تجلیگاه تصورات فرهنگی-فکری‏ نویسنده یا شاعر است.بنابراین شاعران بزرگ و طراز اول میدان معنایی از کلمات را به وجود می‏آورند که بنا بر الگویی معنی‏دار و نظامی از تصورات و مفاهیم کلیدی مرتب شده‏اند،و دستگاه‏ فکری او را نمایش می‏دهند.

این مفاهیم و تصورات در گذر تکرارهاست که به‏ گونه یک نظام کلی شکل می‏گیرند.بنابراین،این‏ میدان معناشناختی تازه است که باعث می‏شود تا کلمات از معانی قاموسی خود فاصله گرفته، متناسب با کل نظام،مفهوم جدیدی را می‏پذیرد،و دسته‏ای تازه از عناصر معناشناختی را شکل می‏دهد که همهء آنها حاصل برآیند این وضع خاص و روابط و نسبتهای تازه‏اند.ایزوتسو(3)این معنای تازه یا نسبی را چیزی می‏داند که«دلالت ضمنی»است و در نتیجه فراهم آمدن وضع و زمینه‏ای خاص است‏ که این حالت برای کلمه به وجود می‏آید.

البته دقت به این نکته از اهمیت اساسی برخوردار است که در این وضعیت یا نظام جدید،کلمه‏ معنای اساسی و قاموسی خود را از دست نمی‏دهد بلکه با توجه به تداعی‏های آن،در کنار معنای‏ نسبی،دو سیمای اساسی و نسبی،در برآیند هم، یک سینمای خاصی را ارائه می‏دهند.یعنی معنای‏ جدید نه تز است و نه آنتی تز،بلکه سنتز این دو است و قابل تقلیل به هیچ کدام نیست.از همین‏ نقطه است که زمینهء حضور یک عنصر فرهنگی یاتاریخی را در این بافت جدید تثبیت می‏کنید.این‏ بافت که خواننده را در فضایی فراتر برده،در گسترهء تاریخ و فرهنگ به مسافرت فرا می‏خواند(عنصر بینامتن).البته این امر ممکن است آگاهانه یا ناآگاهانه انجام گیرد.برای مثال می‏توانید به‏ مفاهیم:رند،خانقاه،می،عشق،ولی،دوش، زاهد،...در دیوان حافظ مراجعه نمایید.

ما در اینجا تنها به یک مورد از تکرارها که مفهوم‏ یا تصور رازدانی و می نوشی را آفریده اشاره‏ می‏کنیم:

راز درون پرده ز رندان مست پرس‏ کاین حال نیست زاهد عالی مقام را(4)

می بده تا دهمت آگهی از سرّ قضا که به روی که شدم عاشق و از بوی که مست(5)

سرّ خدا که در تتق غیب منزوی است‏ مستانه‏اش نقاب ز رخسار برکشید(6)

گفتی ز سرّ عهد ازل نکته‏ای بگو آنگه بگویمت که دو پیمانه درکشم(7)

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست(8)

سرّ خدا که عارف سالک به کس نگفت‏ در حیرتم که باده فروش از کجا شنید(9)

در«شاهنامه»نیز دسته‏ای از مفاهیم و کلمات‏ کلیدی وجود دارد که در شکل الگوهای ذهنی‏ ( mgiudaraP )جلوه‏گر شده‏اند:شاه،پهلوان، فره ایزدی،دیو و....

اما نکته قابل توجه این است که اساس این‏ مفاهیم و تصورات کلیدی یا بینامتنی در پاره‏ای‏ مواقع بنا بر سنتی دیرپای استوار شده است.در اینجا به منظور اینکه بتوانیم از بحث تئوریک تا اندازه‏ای فاصله بگیریم و آن را عینی‏تر پی‏گیری‏ کنیم،دو کلمه«موج»و«دریا»را در شبکه‏های‏ معنایی مختلف و از جمله شبکه معنایی مثنوی‏ عرفانی مولای روم مورد توجه قرار می‏دهیم.

مولانا با استفاده از منظومهء فکری و نظام تصوری‏ عرفانی و با در نظر گرفتن هاله‏ها و تداعی‏های موج و دریا مانند بحر،یم،قلزم،و...دست به خلق‏ یک شبکه معنایی زده که از لحاظ درک جهان‏بینی‏ عرفانی-اسلامی در خور توجه است:

بحر شه که مرجع هر آب اوست‏ چون نداند آنچ اندر سیل و جوست(11)

(4771-6)

عفو کرد آن شاه دریا دل ولی‏ آمده بد تیر آه بر مقتلی

(4869-6)

بحر کو آبی به هر جو می‏دهد هر خسی را بر سرو رو می‏نهد

گم نخواهد گشت دریا زین کرم‏ از کرم دریا نگردد بیش و کم

(5 و 1146-1)

قافله حیران شد اندر کار او یا محمد چیست این؟ای بحر خو

(3161-3)

کف همی بینی روانه هر طرف‏ کفّ بی‏دریا ندارد منصرف

کف به حس بینی و دریا از دلیل‏ فکر پنهان آشکارا قال و قیل

(3579-5)

بر جگر آبش یکی قطره نماند بحر رحمت کرد و او را باز خواند

رحمتی بی‏علتی بی‏خدمتی‏ آید از دریا مبارک ساعتی

الله الله گرد دریا بار گرد گرچه باشند اهل دریا بار زرد

(25،24،3623-5)

ای دلت پیوسته با دریای غیب‏ ای به قاف مکرمت عنقای غیب

(3270-6)

چون که دریاهای رحمت جوش کرد سنگها هم آب حیوان نوش کرد

(2281-5)

الله الله هیچ تأخیری مکن‏ که ز بحر لطف آمد این سخن

(2623-4)

جمله اطباق زمین و آسمان‏ همچو خاشاکی در آن بحر روان

(3339-1)

تا شود زین کوزه منفذ سوی بحر تا بگیرد کوزهء من خوی بحر

(2711-1)

خامشی بحر است و گفتن همچو جو بحر می‏جوید تو را جو را مجو

(2062-4)

دریا در سنت ادبی

گفتیم که مفاهیم تکیه بر کثرت دارند و همین‏ بسامد بالای کاربرد است که کلمه را از سطح عادی‏ خود برکشیده،آن را به عنوان یک کلمهء کلیدی‏ مطرح و مورد بحث قرار می‏دهد و نطفهء معانی‏ ضمنی بسته می‏شود.همان گونه که از مثالهای‏ ارائه شده برمی‏آید،می‏توان این کلمات را دسته‏بندی کرده،با توجه به وجوه تشابه و تفاوت‏ آنها دست به رده‏بندی آنها زد،و در نتیجه،در سایهء این رده‏بندی است که مفاهیم پدید می‏آید.از نوع‏ کاربرد کلمهء مورد نظر(دریا و موج)در می‏یابیم که‏ پیش از مولوی نیز این کلمه به صورت یک مفهوم و تصور به کار می‏رفت.یعنی در نظام تصوری‏ متفاوتی جز نظام تصوری عرفانی مورد توجه بوده‏ است،از جمله نظام تصوری مدحی،تغزلی و....

در زیر می‏کوشیم زیر ساخت نظام تصوری عرفانی‏ از گذر پیشینه‏های ادبی دریا و تداعی‏های آن،با توجه به اشعار متقدمان را بررسی کنیم:

الف-نظام تصوری مدحی

تصاویری که در این نوع سنت ادبی از دریا ساخته می‏شده،تقریبا حوزه مفهومی آن را فراهم‏ کرده،بسامد کاربرد آن را در مفاهیمی همچون‏ شجاعت،عظمت و بزرگی،سماحت و بخشش؛ دلیری و بی‏پروایی ممدوح ارائه می‏دهند و موتیو دریا را می‏سازند.تصاویری که با زیرساخت دریا ساخته می‏شود به واسطهء ویژگیهای پایداری که‏ دارند در دوره‏های گونه‏گون مورد استقبال قرار گرفت.عنصری،فرخی،امیر معزی،انوری و... از جمله شاعرانی هستند که در این نوع با استفاد از مفهوم دریا تصویرسازی می‏کنند.همان طور که‏ گفتیم سنت ادبی بر اثر تکرار به دست می‏آید و از مقولهء تصویری نیز پا فراتر گذاشته،عین مفهوم‏ می‏شود.به زبان دیگر،به عنوان کلمهء کلیدی در نظام تصوری شعر مدحی نقش کلی ایفا می‏کند:

هیچ معبر هست در دریای جود او گذر باز مرد دریای قلزم را فراوان معبر است(12)

گرچه دریا ز ابر پرگهر است‏ چون ثناگوی او توانگر نیست(13)

به جای زخم او خارا خمیرست(14) به جای بخشش دریا غبار است

جود او گر بر بیابان اوفتد دریا شود خشک او گر بر زمین اوفتد زمین اخگر شود(15)

بایستند بزرگان چو پیش او برسند چو درشوند به دریا بایستند انهار(16)

دریای بی‏کنار وزیرست پادشاه‏ عالم ز موج هر دو پر از درّ شاهوار(17)

هست هر حرفی ز توقیع تو گنجی بی‏قیاس‏ هست هر بندی ز انگشت تو بحری بی‏کنار(18)

با زبان گوهر افشانت چرا باید همی‏ رنج غواصان گوهر جوی در قعر بحار(19)

چرخی مگر که هستی تا بندهء و توانا بحری مگر که هستی بخشنده و توانگر(20)

میان پیرهن اندر تو را یکی بحرست‏ چگونه بحری که مان را پدید نیست کنار

چگونه بحری کزوی گهر برند ملوک‏ چگونه بحری کزوی خجل شوند بحار

بحار او همه هست افتخار و موج شرف‏ که دید بحر شرف موج و افتخار بحار(21)

دریا و ابر خوانمش از بهر آنکه هست‏ موجش به هر مکان و سرشکش به هر وطن(22)

امید خلق غواص است و دست را او دریا به گام خویش برگیرد گهر غواص از دریا(23)

تا به دریا رسید باد سخاش‏ درشکستست زایش دریا(24)

تو بحر جودی و خلق تو عنبر و نه شگفت‏ از آنکه زایش بحر است عنبر اشهب(25)

گذر نیابد بر بحر جود او خورشید اگر زمانه بدو اندر افکند زبزب(26)

خسرو غازی سر شاهان و تاج خسروان‏ میر محمود آن شه دریا دل دریا گذر(27)

آن برد که بحر کرمش زود برانگیخت‏ از لجهء کف ابر چو دریای روان را(28)

دریادلی و غرقهء دریا نیستی‏ از اعتماد جود تو بر معبر افتاد(29)

تو اصل دادن و دادی چو حرف اصل کلام‏ تو اصل دانش و دینی چو صوت اصل کلام(30)

دریای انتقال تو آنجا که موج زد از کشتی حیات و بقا لنگر اوفتاد(31)

ب-پیشینهء ادبی تصاویر عرفانی

پیش از اینکه به بحث درباره موضوع مورد نظر بپردازیم،باید به این نکته اشاره شود که هر سنت‏ ادبی وارث یک میدان معنایی ویژه‏ای است.با شناخت این سنت و میدان معناشناختی آن می‏توان‏ به شبکهء تصوری آن دوره دست یافت.پاره‏ای از تصاویر عرفانی در هالهء تداعی‏های دو واژهء موج و دریا و ترادفات آنها شکل گرفته است که با توجه به‏ ساخت و نظام این جملات می‏توان به مفاهیم و تصورات مندرج در آنها دست یافت.ابو سعید ابی الخیر،سنایی،عطار و...از جمله شاعران‏ عارف مسلکی هستند که پیش از مولوی زمینه را برای شبکهء معنایی مورد نظر فراهم کردند:

منصور حلاج آن نهنگ دریا کز پنبهء تن دانه جان کرد جدا(32)

روزی که انالحق به زبان می‏آورد منصور کجا بود؟خدا بود خدا(33)

ز دریای محیط عقل جیحون معانی را سوی کشتی روحانی زبان من روان دارد(34)

تو در بحر محیط ای دل چو غواصان یکی غوطه‏ بکن هزمان اگر خواهی که از موجش رها یابی(35)

حاسدان دارد و بدگوی بسی لیک همی‏ کی مقاسات کشد بحر دمان از مهبی(36)

در بّر و بحر نیست یکی صنعت از سخا کاندر بنان و طبعش از آن صد هزار نیست(37)

تا تو می‏گردی درین بحر فضول‏ موج بر می‏خیزد از رد و قبول(38)

کوه را میخ زمین کرد از نخست‏ پس زمین را روی از دریا بشست(39)

شیخ چون شد مست،عشقش زور کرد همچو دریا جان او پر شور کرد(40)

خویش را در بحر عرفان غرق کرد ورنه باری خاک ره بر فرق کرد(41)

گم شدم در خود نمی‏دانم کجا پیدا شدم‏ شبنمی بودم ز دریا غرقهء دریا شدم(42)

عشق جمال جانان دریای آتشین است‏ گر آتشی بسوزی زیرا که روی این است

...هر کس که درّ معنی زین بحر باز یابد در ملک هر دو عالم جاوید نازنین است(43)

صد دریا نوش کرده و اندر عجیبم‏ تا چون دریا از چه سبب خشک لبیم

از خشک لبی همیشه دریا طلبیم‏ ما ز دریاییم خشک لب ز آن سببیم(44)

پ-پیشینهء تصویری قرآنی

حدیثی که گاه به صورت اقتباس،تلمح یا درج و غیره به کار می‏رفته:

اول و آخر نشانش کس نداد گفت لو کان له البحر مداد(45)

هفت دریا گر شود کلی مداد(مدید) نیست مر پایان شدن را امید

گرچه چون دریا برآوردند کف‏ موسیا تو غالب آیی لا تخف(46)

حسها و عقلهاشان در درون‏ موج در موج لدینا محضرون(47)

گفت حق آن طفل را از فضل خویش‏ موج را گفتم فکن در بیشه‏اش(48)

این سخن پایان ندارد بازگرد تا برآرد موسیم از بحر گرد(49)

گر شود بیشه قلم دریا مدید مثنوی را نیست پایانی امید(50)

بهر این گفت آن خداوند فرج‏ حدثوا عن بحرنا اذلا حرج(51)

گشت دریاها مسخرشان و گوه‏ چهار عنصر نیز بندهء آن گروه(52)

گفت لو کان له البحر مداد (45) هفت دریا گر شود کلی مداد(مدید) نیست مر پایان شدن را امید

گرچه چون دریا برآوردند کف‏ موسیا تو غالب آیی لا تخف(46)

حسها و عقلهاشان در درون‏ موج در موج لدینا محضرون(47)

گفت حق آن طفل را از فضل خویش‏ موج را گفتم فکن در بیشه‏اش(48)

این سخن پایان ندارد باز گرد تا برآرد موسیم از بحر گرد(49)

گر شود بیشه قلم دریا مدید مثنوی را نیست پایانی امید(50)

بهر این گفت آن خداوند فرج‏ حدثوا عن بحرنا اذ لا حرج(51)

گشت دریاها مسخرشان و گوه‏ چهار عنصر نیز بندهء آن گروه(52)

اژدها گردد،شکافد بحر را چون عصا حم از داد خدا(53)

هر شمالی را یمینی او دهد بحر را ماء معینی او دهد(54)

زان نبات ار گرد دریا در رود تلخی دریا همه شیرین شود(55)

قوم بر وی سرکه‏ها می‏ریختند نوح را دریا فزون می‏ریخت قند(56)

ما طبیبانیم شاگردان حق‏ بحر قلزم دید ما را فانفلق(57)

جاده باشد بحر ز اسرائیلیان‏ غرقه گه باشد ز فرعون عوان(58)

غوطه ده موسی‏ء خود را در بحار از میان دورهء احمد برآر(59)

تو ز کرّمنا بنی آدم شهی‏ هم به خشکی هم به دریا پا نهی

که حملنا هم علی البحری بجان‏ از حملناهم علی البر پیش ران(60)

نوح و موسی را نه دریا یار شد نه بر اعداشان به کین قهار شد(61)

آتش آن را رام چون خلخال شد بحر آن را رام شد حمال شد(62)

گرد از دریا برآوردم عیان‏ تا رهیدیت از شر فرعونیان(63)

نوح‏وار ار صدقی زد در تو روح‏ کویم و کشتی و کو توفان نوح(64)

آب دریا جمله در فرمان توست‏ آب و آتش ای خداوند آن توست(65)

نوح از آن گوهر که برخوردار بود در هوای بحر جان دُربار بود(66)

این جهان دریاست و تن ماهی و روح‏ یونس محبوب از نور صبوح(67)

ت-پیشینهء ادبی تصویر تغزلی

نظام تصوری که زیر ساخت این تصاویر است‏ اندیشه‏های مغازله‏آمیزی است که از سوی شاعران‏ عاشق پیشه وارد شعر شده است؛غزلیات انوری‏ شاهدی بر این مدعاست:

در بیابان رهروان عشق را ز آب چشم خویش دریایی خوش است(68)

کشتیی بر خشک می‏ران انوری‏ کاخر این دریای غم را ساحلی است(69)

در بحر تحیر تو پایاب‏ کی سود کند که ساحلی نیست(70)

که را پایاب پیوند تو باشد که دریای غمت ساحل ندارد(71)

یکی دریای خون دانم که آن را دیده می‏گویم‏ یکی وادی غم دانم که آن را دل همی خوانم(72)

در نهایت تصاویری را که بیشتر مولوی آنها را با توجه به زیر ساخت یا موتیو سه شبکه معنایی پیشین‏ و بر اساس نظام تفکری خود به وجود آورده،بررسی‏ می‏کنیم تا بتوانیم به میدان معناشناسی این شاعر دست یافته،با فرهنگ عرفانی و زبان این نوع‏ شاعران آشنا شویم.

مولانا در این نظام تصورها و مفاهیم عرفانی را می‏آفریند که تحت تأثیر کل نظام،و به ویژه بر اثر میدان معناشناختی که مرکب از گروهی تصورهای‏ وابسته به هستی،حقیقت،عشق و معرفت به حق‏ و به طور کلی امور روحانی و معنوی است.

به زبان دیگر،به نوعی عرفان وحدت وجودی- شهودی(نه از نوع ابن عربی)دست یافته است که‏ در آن دریا و موج...پس از پشت سر نهادن مرحلهء میانی به آنجا می‏رسند که مفهوم کلیدی نظام فکری‏ و تصوری مولانا را شکل می‏دهند.بنابراین اطلاع‏ از اعتبار و اهمیت چنین چارچوبهای تصوری و دریافت ارزشهای معنایی کلمات کلیدی که در مجموعهء کلی مفاهیم و تصورات وجود دارند، بسیار مهم است.

همان طور که در مبحث تداعی نشان داده شد، نخستین تداعی به شکل عام و ساده،و در هاله‏ای‏ از صفات مانند عمق،وسعت،موج،خروش و طغیان،گوهر،در،مروارید،ماهی،صدف، تلاطم،توفان،آب،قطره،کشتی،شوری و تلخی شکل گرفتند.اما رفته رفته در گذر زمان و تحت تأثیر تصوری گونه گونه و پیچیده‏تر، تصاویری با زیر ساخت فکری و میدانهای‏ معناشناسی پیچیده‏تری پدید آمد...مولوی نیز در قرن هفتم با توجه به جهت‏گیری عرفانی که داشت‏ میدان معنایی و نظام تصوری خاص خود را که‏ بیشتر با یک زیرساخت اسلامی-ایرانی بود خلق‏ کرد:

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت‏ شیر خدا و رستم دستانم آرزوست(73)

به زبان دیگر،مفاهیم روحانی-معنوی و تجارب‏ عرفانی خود را با استفاده از تداعی‏های فیزیکی این‏ پدیدهء طبیعی-دریا-یعنی تداعی‏های اولیه را با تداعی‏ها و تفکرات عرفانی پیوند داده،نظامی از تداعی‏های نوعی دومی را با میدان معناشناختی‏ عرفانی خلق کرده است:

گنج نبود در روش بلک اندرو حاملش دریا بود نه سیل و جو

چون بیابد او که یابد گم شود همچو سیلی غرقهء قلزم شود(74)

هین بده ای قطره خود را بی‏ندم‏ تا بیابی در بهای قطره‏یم(75)

آب اندر ناودان عاریتی‏ست‏ آب اندر ابر و دریا فطرتی است(76)

عارفان را سرمه‏ای هست آن بجوی‏ تا گه دریا گردد این چشم چو جوی(77)

چون که درمانی به غرقاب فنا پس ظَلَمنا ورد سازی بر ولا(78)

برده در دریای رحمت ایزد هم‏ تا ز چه فن پر کند بفرستدم(79)

ای عجب چه فن زند ادراکشان‏ پیش جزر و مد بحر بی‏نشان(80)

بحر را نیمیش شیرین چون شکر طعم شیرین رنگ روشن چون قمر

نیم دیگر تلخ همچون زهر مار طعم تلخ و رنگ مظلم قیروار(81)

آب حیوان بود و دریای کرم‏ زنده گشته هم عرب زو هم عجم(82)

اینت دریای نهان در زیر کاه‏ پا برین گه هین منه در اشتباه(83)

قطره می‏بارید و حیران گشته بود قطرهء بی‏علت از دریای جود(84)

کی شود دریا ز پوز سگ نجس‏ کی شود خورشید از پف منطمس(85)

بیند اندر ذره خورشید بقا بیند اندر قطره کُل بحر را(86)

گر بغرد بحر غرّه‏ش کف شود جوش اَن اَجبَبتُ بِان اعُرَف شود(87)

خم که از دریا درو راهی شود پیش او جیحون‏ها زانو زند(88)

خاصه این دریا که دریاها همه‏ چون شنیدند این مثال و دمدمه

شد دهانشان تلخ از این شرم و خجل‏ که قرین شد نام اعظم با اَقَل(89)

هیچ باشد این تردد در سرم‏ که روم در بحریا بالا پرم(90)

این تردد هست که موصل روم‏ یا برای سحر تا بابل روم

هفت دریا هر دم ار گردد سراب‏ گوش گیری آوریش ای آب آب(91)

گر عتابی کرد دریای کرم‏ بسته کی کردند درهای کرم(92)

حق آن نور و حق نورانیان‏ کانداران بحرند همچون ماهیان

بحر جان و جان بحر را گویمش‏ نیست لایق نام تو می‏جویمش(93)

بحر کو آبی به هر جو می‏دهد هر خسی را بر سر و رو می‏نهد

کم نخواهد گشت دریا زین کرم‏ از کرم دریا نگردد بیش و کم(94)

من غلام موج آن دریای نور که چنین گوهر برآرد در ظهور(95)

گفتم ای دل آینهء کلّی بجو رو به دریا کار برناید به جو(96)

پیشتر از نقش جان پذرفته‏اند پیشتر از بحر دُرها سفته‏اند

مشورت می‏رفت در ایجاد خلق‏ جانشان در بحر قدرت تا به حلق(97)

گر کند او خدمت تن هست خر ور رود در بحر جان یابد گُهر(98)

راست می‏فرمود آن بحر کرم‏ بر شما من از شما مشفق‏ترم(99)

گفتیی در باطنش دریاستی‏ جمله دریا گوهر یکتاستی(100)

سیل چون آمد به دریا بحر گشت‏ دانه چون آمد به مزرع کشت کشت(101)

هست قرآن حالهای انبیا ماهیان بحر پاک کبریا(102)

من چو لب گویم لب دریا بود من چو لا گویم مراد الاّ بود(103)

قطرهء دانش که بخشیدی ز پیش‏ متصل گردان به دریاهای خویش(104)

دل نباشد غیر آن دریای نور دل نظرگاه خدا و آنگاه کور(105)

خیره گشتم خیرگی هم خیره گشت‏ موج حیرت عقل را از سر گذشت(106)

راست فرمودست با ما مصطفی‏ قطب و شاهنشاه و دریای صفا(107)

ماهیانیم و تو دریای حیات‏ زنده‏ایم از لطفت ای نیکو صفات(108)

این نباشد ور بود ای مرغ خاک‏ بحر قلزم را ز مرداری چه باک(109)

از عطایش بحر و کان در زلزله‏ سوی جودش قافله بر قافله(110)

مطربانشان از درون دف می‏زنند بحرها در شورشان کف می‏زنند(111)

تا اینجا به اجمال شاهد بودیم که مولوی چگونه‏ دریا،دریای حیاتمند و خروشان را در هاله‏ای از تصاویر آرام و رام،مهربان و نوازشگر،خاموش‏هزارآوا،بی‏کران و ژرف،هزار کران هست پویا، بخشندهء بی‏حساب و غیره تصویر می‏کند.از طرفی‏ همهء شوق و کشش دریا را در درون دارد،و چون‏ دریا به هنگام طلب و شوق او را بی‏شکیب و خروشان می‏کند.و از طرفی دیگر نیز جویندهء دریای حق است دریایی که«جز به قدر تشنگی‏ نتوان چشید»،آن هم شاید ممکن نباشد،دریایی‏ که اصل حیات و زندگی بخش موجودات است. جان‏ستان و جان‏بخش است و تمام تلاش بنده این‏ است که از خم وجود راهی بدان دریا یابد که:

خم از دریا در او راهی بود پیش او جیحونها زانو زند(112)

دریایی که اصل آن بی‏سرآغاز و دور و ناپدید است.و در یک کلام ازلی است و برای هستی آن‏ نمی‏توان زمانی را قایل شد و برای انجام پایان آن نیز نمی‏توان مرزی تصور کرد و ابدی است.این دریا آینه‏ای از حق است نه حق.این دریا برای مولانا بهانه‏ای است و نشانه‏ای است که«المجاز قنطرة الحقیقه»و انسان هرگاه از این مجاز بگذرد می‏تواند به معرفت نایل آید:

آب گل خواهد که در دریا رود گِل گرفته پای او را می‏کشد

گر رهاند پای خود از دستِ گِل‏ گِل بماند خشک و اوشد مستقل(113)

یعنی دریا صورت است و آلت است و به کار می‏آید.اما به کار گیرنده در پایان کار باید آن را رها کرده،بگذرد:

از قدح‏های صور بگذر مایست‏ باده در جام است لیک از جام نیست(114)

در نهایت قطره باید به دریا پیوند تا دریا شود:

ای تن گشته وثاق جان بس است‏ چند تاند بحر در مشکی نشست(115)

خم که از دریا درو راهی شود پیش او جیحونها زانو زند(116)

عارفان را سرمه‏ای هست آن بجوی‏ تا که دریا گردد این چشم چو جوی(117)

هین بده ای قطره خود را بی‏ندم‏ تا بیابی دربهای قطره‏یم(118)

همچنین مولوی در چند جای دیگر با استفاده از مباحث فقهی و تصاویر موج و دریا مفاهیم عارفانه‏ خلق کرده است،مانند رابطه نجاست با آب و دریا و تطهیر کنندگی دریا:

کی شود دریا ز پوز سگ نجس‏ کی شود خورشید از پف منطمس(119)

این نباشد ور بود ای مرغ خاک‏ بحر قلزم راز مرداری چه باک(120)

از یک جنبه پاره‏ای از این تصاویر از گذر تقابل‏ تصویری بین جزء و کل،دریای بی‏کران و قلت‏ آبهای دیگری مانند جوی و حوض و چشمه... خلق می‏شود.دریایی که رمز و مظهر حق و حقیقت است و معشوق و شمس؛و جوی و حوض و کوزه و خم مظهر مخلوق که با پیوستن به‏ دریا،دریا می‏شود.

در عین حال رابطه قطره و دریا رابطه‏ای است‏ میان جزء و کل که در مقابل عظمت و وسعت و بی‏کرانگی حق،محدودیت و حقارت قطره آشکار می‏شود.اما در نهایت حیات این قطره در دریاست‏ که معنا پیدا می‏کند«ما ز دریاییم و دریا می‏رویم»و می‏توان در این قطره و جوی دریا را دید.یعنی اجزا نمودی از«بود»حقیقی است و رمزی از وجود مقید و محدود خود که همواره شوق پیوستن به وجود و مظهر مطلق و بی‏کران را دارد،در این حال پرده از حقیقتی برمی‏دارند که آن توحید و اتحاد است. «چنین وحدت شهودی،که انگیختهء این استحاله و توسع شخصیت است ناشی از فنای شخصیت آگاه‏ شخص،سبب تغییر و استحاله‏ای در شیوه نگرش‏ و ادراک جهان می‏شود که در جریان آن،اشیاء به‏ چیزی فراتر از خود ظواهر و نمود خود اشاره‏ می‏کنند.یعنی به منزلهء علایمی ادراک می‏شوند که‏ نمایندهء معانی مکتوم و زیر ظواهر و حقایق برتر از نمودهای خویشتند.

در پرتو چنین بصیرتی است که جهان ظواهر و نمودها نیز رمزهای حقایق متعالی و برتر می‏شود»،(121)دریا و موج،و همچنین تداعی‏های‏ آنها در مثنوی از این روند پیروی می‏کنند.نظر به‏ قطره از آنجا که قطره است نظر به حقارت و محدودیت آن است و نظر به اتصال قطره به دریا عظمت را نشان می‏دهد،-قطره چون واصل شود دریا شود-.

اما آنچه که به عنوان سنت ادبی موج و دریا از زبان شاعران متقدم گفته شد نشان می‏دهد که از یک سو انتخاب این موتیو به عنوان رمز«حق» تعالی یک انتخاب اتفاقی نیست،بلکه بر اساس‏ یک سنت خاص آن برای ممدوح،سماحت‏ ممدوح،شجاعت ممدوح و گستردگی عشق‏ عاشق...به کار رفته،و با اندکی تأمل در می‏یابیم‏ که هر یک از پدیده‏های طبیعت-اگر چه همه نشانه‏ وجود یک خالقند-به اقتضا و تناسب عناصر و عوامل خود گنجایش ارائه رمزی یکی از مصداقهای‏ باطنی را داشته باشند،

یعنی وظیفه ارائه یا بیان رمزی حقایق برتر و غیر تجربی و محسوس را:

چو عاشق می‏شدم گفتم که بردم گوهر مقصود ندانستم که این دریا چه موج خون فشان دارد

دریای بیت خواجه شیراز رمزی از عشق است‏ عشقی بی‏کران و خون افشان.اما آنچه را که ما سعی کردیم در ارائه ابیات متقدمان و مثنوی نشان‏ دهیم بیشتر ارزش جهان‏بینی و تأثیر حوزه‏های‏ گوناگون فکری بر روی نظام و معنای کلمات‏ است.یعنی یک کلمه واحد بنا بر اینکه به این یا آن‏ دستگاه فکری و نظام تصوری تعلق داشته باشد، معمولا ارزش معناشناختی متفاوتی پیدا می‏کند. همان طور که پیش از این در دستگاههای مدحی و عاشقانه و حماسی دیدیم و از آنجا که اشعار مدحی و عاشقانه و حماسی بر نظام فکری اشعار عرفانی مثنوی تقدم دارد،با مقایسه آنها می‏توان به‏ ارزش سنت ادبی و معانی حاکم بر آنها پی ببریم. افزون بر این به ما اجازه می‏دهد تا از خاستگاه‏ اندیشه‏های تازه و تغییر شکل یافتن اندیشه‏های‏ کهن در گستره تاریخ آگاه شویم و بر ما روشن‏ می‏شود که تاریخ چه نقشی می‏تواند در اندیشه و زندگی قومی بازی کرده،آن را دگرگون سازد.

پی‏نوشت:

(1)-دو اصطلاح در این زمینه با نامهای معنای اساسی و معنای‏ نسبی وضع شده است که برای اطلاع بیشتر می‏توان به کتاب رابطه‏ انسان و خدا-نویسنده ایزتسو،ترجمه آرام،مراجعه نمود.

(2)-رابطه انسان و خدا،ایزتسو،ترجمه احمد آرام،1373،ص‏ 13.

(3)-همان.

(4)-دیوان حافظ،به کوشش قزوینی،1367،ص 100.

(5)-همان،ص 108.

(6)-همان،ص 298.

(7)-همان،ص 276.

(8)-همان،ص 132.

(9)-همان،ص 223.

(10)-همان،ص 23.

(11)-تمام ابیات مثنوی مولانا برگرفته از چاپ مرکز نشر دانشگاهی است:

مثنوی معنوی،تصحیح،ر.ا.نیکلسون،به اهتمام نصر الله‏ پورجوادی،چاپ دوم،1373،امیر کبیر.

(12)-دیوان عنصری بلخی،تصحیح و مقدمه دبیر سیاقی،چاپ‏ دوم،انتشارات سنایی،1363.

(13)-همان،ص 20.

(14)-همان،ص 22.

(15)-همان،ص 26.

(16)-همان،ص 109.

(17)-همان،ص 286.

(18)-همان،ص 290.

(19)-دیوان معزی،مقدمه و تصحیح ناصر هیری،چاپ اول، انتشارات نشر مرزبان،ص 290.

(20)-همان،ص 299.

(21)-همان،ص 374.

(22)-همان،ص 516.

(23)-دیوان فرخی،ص 2.

(24)-همان،ص 3.

(25)-همان،ص 17.

(26)-همان،ص 17.

(27)-همان،ص 80.

(28)-دیوان انوری،ص 18.

(29)-دیوان انوری،به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی،چاپ‏ سوم،1364،انتشارات علمی و فرهنگی.

(30)-همان،ص 15.

(31)-همان،ج 1،ص 120.

(32)-بهشت سخن 1 و 2،دکتر مهدی حمیدی شیرازی،چاپ‏ اول،انتشارات پارنگ،1366،ص 120.

(33)-کلیات سنایی،به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه سنایی،چاپ سوم،1362،ص 116.

(34)-همان،ص 615.

(35)-همان،ص 620.

(36)-همان،ص 91.

(37)-منطق الطیر عطار نیشابوری،به اهتمام صادق گوهرین، انتشارات علمی و فرهنگی،چاپ نهم،1372،ص 1810.

(38)-همان،ص 121.

(39)-همان،ص 1365.

(40)-همان،بیت 3498.

(41)-همان،بیت 4501.

(42)-دیوان عطار،به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی،چاپ دوم، تهران،مرکز انتشارات علمی و فرهنگی،1345.

(43)-همان.

(44)-همان.

(45)-ر.ک به پی‏نوشت شماره 11.

(46)-مثنوی معنوی،ج 2،ابیات 3543 و 3544.

(47)-همان،ج 4،بیت 1672.

(48)-همان،ج 6،بیت 4807.

(49)-همان،ج 4،بیت 3285.

(50)-همان،ج 6،بیت 2247.

(51)-همان،بیت 2251.

(52)-همان،ج 5،بیت 1193.

(53)-همان،بیت 1348.

(54)-همان،بیت 2159.

(55)-همان،بیت 3640.

(56)-همان،ج 6،بیت 20.

(57)-همان،ج 3،بیت 2700.

(58)-همان،بیت 3029.

(59)-همان،ج 2،بیت 358.

(60)-همان،بیت 3773 و 3774.

(61)-همان،ج 1،بیت 1841.

(62)-همان،ج 3،بیت 3101.

(63)-همان،ج 2،بیت 2040.

(64)-همان،ج 3،بیت 3586.

(65)-همان،ج 1،بیت 1335.

(66)-همان،ج 2،بیت 912.

(67)-همان،بیت 3140.

(68)-دیوان انوری،به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی،چاپ‏ دوم،تهران،مرکز انتشارات علمی و فرهنگی،1364،ج 2،ص‏ 781.

(69)-همان،ج 2،ص 791.

(70)-همان،ص 792.

(71)-همان،ص 804.

(72)-همان،ص 889.

(73)-کلیات شمس تبریزی،با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان‏ فروزانفر،چاپ سوم،تهران،امیر کبیر،1363،ج 1،ص 255.

(74)-مثنوی معنوی،ر.ک به پی‏نوشت،شماره 11.

(75)-همان،ج 4،بیت 2619.

(76)-همان،ج 5،بیت 2491.

(77)-همان،ج 9،بیت 1907.

(78)-همان،ج 5،بیت 1970.

(79)-همان،ج 6،بیت 2323.

(80)-همان،بیت 2770.

(81)-همان،ج 1،ابیات 5-2574.

(82)-همان،بیت 2251.

(83)-همان،بیت 2503.

(84)-همان،بیت 2560.

(85)-همان،ج 6،بیت 2079.

(86)-همان،بیت 1482.

(87)-همان،بیت 498.

(88)-همان،بیت 23.

(89)-همان،ابیات 25 و 24.

(90)-همان،ابیات 411-410.

(91)-همان،ج 5،بیت 4225.

(92)-همان،ج 2،بیت 2630.

(93)-همان،ابیات 34-933.

(94)-همان،ج 1،ابیات 65-1164.

(95)-همان،بیت 3985.

(96)-همان،ج 2،بیت 97.

(97)-همان،ابیات 71-170.

(98)-همان،بیت 2673.

(99)-همان،بیت 2804.

(100)-همان،بیت 850.

(101)-همان.

(102)-همان،ج 1،بیت 1538.

(103)-همان،بیت 759.

(104)-همان،بیت 882.

(105)-همان،ج 3،بیت 2269.

(106)-همان،بیت 1987.

(107)-همان،بیت 1987.

(108)-همان،بیت 1341.

(109)-همان،ج 2،بیت 3308.

(110)-همان،ج 1،بیت 2248.

(111)-همان،ج 3،بیت 98.

(112)-همان،ج 6،بیت 352.

(113)-همان،ج 3،ابیات 174 و 173.

(114)-همان،ج 6،بیت 406.

(115)-همان،ج 2،بیت 420.

(116)-همان،ج 6،بیت 24.

(117)-همان،ج 5،بیت 1907.

(118)-همان،ج 4،بیت 2619.

(119)-همان،ج 6،بیت 2079.

(120)-همان،ج 2،بیت 3308.

(121)-داستان پیامبران در کلیات شمس،پورنامداریان،ص‏ 100.